

## بنیادگرایان و جهان معاصر

برای کشوری که به هر حال یکی از اتهاماتش بنیادگرایی بوده است و در همسایگی کشوری واقع شده که حاکمیت سیاسی آن به همین دلیل از جانب همان‌هایی که آن را بنا کرده بودند، از هم پاشانده شد و در منطقه‌ای واقع شده که هم در حوزه‌ی جغرافیایی - خاورمیانه، و هم در حوزه‌ی فرهنگی - اسلام - اصلی‌ترین جولانگاه سرمایه‌داری غرب در مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی ادعایی آن‌هاست - صرف نظر از انگیزه‌ها، اهداف و شکل و شیوه‌ی تهاجم‌شان - ضرورت پرداختن به این بحث نه تنها از جهت نظری - تئوری اهمیت دارد بلکه از جنبه عملی - سیاسی هم کاملاً مسلم است. این مسأله در واقع جزو مسایل مبتلا به ماست، چه آن موقع که سرمایه‌داری غرب از بنیادگرایی در قالب مبارزه با کمونیسم، الحاد و حتی دموکراسی و جمهوریت به عنوان چماقی برای برخورد با اندیشه‌های سوسیالیستی و انقلابی و آزادی خواهانه استفاده می‌کرد و چه حالا که وقت شکستن و به دور انداختن همان چماق تاریخ مصرف به سر آمده، مهیا شده است. نمونه طالبان و برکشیدن و به زیر کشیدن آن تجربه‌ی عبرت‌آموزی است. پس ابتدا اندکی پیرامون مفهوم این واژه بحث خواهیم کرد و در ادامه سعی می‌کنیم به مصداق‌های واقعی آن و بعضی موضوعات مرتبط به آن بپردازیم.

**بنیادگرایی و مفاهیم موافق و مخالف با آن**  
واژه‌ی بنیادگرایی در عین این‌که به لحاظ لغوی احتیاج به معنا شدن ندارد، اما به معنای اصطلاحی یا حوزه‌ی کاربرد، شاید احتیاج به توضیح مختصری داشته باشد. می‌توان گفت: بنیادگرایی اندیشیدن و رفتار کردن بر بنیان اندیشه‌ها و رفتارهای ادوار گذشته است که عمدتاً ریشه در باورهای مذهبی دارد و در نهایت در صحنه عمل سیاسی بروز می‌کند و یا آن را بارز می‌کند. برای شناخت درست بنیادگرایی و درک کامل گستره و دامنه‌ی آن لازم است هم معادل‌های این اصطلاح و هم متضادهای آن را بشناسیم. در طیف مترادف عمدتاً به این واژه‌ها بر می‌خوریم: اصول‌گرایی، که بیان محترمانه‌تر بنیادگرایی است. سنت‌گرایی، که بیان متعارف‌تر آن و واپس‌گرایی یا ارتجاع که بیان آشکارتر، عریان‌تر و در عین حال سیاسی‌تر آن است. هر یک از این اصطلاحات می‌توانند در همی

زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، ایدئولوژیک و سیاسی کاربرد داشته باشد. ولی معمولاً اصول‌گرایی در حوزه‌ی مسایل اجتماعی - اخلاقی و سنت‌گرایی بیش‌تر در حوزه‌ی مسایل ایدئولوژیک و واپس‌گرایی در حوزه‌ی مسایل سیاسی به کار می‌رود.

از طرف دیگر با اندکی مسامحه در مقابل این سه اصطلاح پرکاربرد می‌توان به ترتیب لیبرالیسم، مدرنیته و رادیکال (انقلابی) را به کار برد که هر کدام حوزه‌های بسیار وسیعی را در بر می‌گیرند، اما نکته قابل ذکر این است که این واژه‌ها از هر دو طرف کاملاً نسبی هستند و هیچ فرد و جریانی مطلقاً کهنه یا نو نیست. به عبارت دیگر یک فرد و یا یک جریان هم زمان می‌تواند برخوردار از ویژگی‌های کهنه و نو باشد و یا نسبت به یک جریان نو و نسبت به جریانی دیگر کهنه باشد و آخرین مرحله‌ی موجود رشد چه به لحاظ زمانی و چه به لحاظ ارزشی هم می‌تواند نسبت به وضعیت موعود یک جریان کهنه باشد! پس در این مقوله نه باید دنبال سیاه و سفید کامل بود و نه دنبال خط پایان. اما معیارهای ما برای سنجش و ارزیابی در این بحث چیست؟ چه چیزی نو و چه چیزی کهنه است؟ با کدام ملاک و چرا؟

**بنیادگرایی و عرضه‌ی آن به دستگاه‌های نظری و تئوری‌های رایج**

ابتدا این اصطلاح را به دستگاه نظری پنج مرحله‌ی تکامل اجتماعی بشر - جامعه‌ی اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیسم - از جمله‌ی ره‌آورد‌های اندیشه‌های مارکسیستی - عرضه می‌کنیم، تا ببینیم نو و کهنه در این‌جا به چه معنی است.

در این تئوری که حالا دیگر مقبولیت عام پیدا کرده است و نسبی شده است که تقریباً تمام جوامع انسانی و کل جامعه‌ی انسانی به نحوی از این مراحل عبور کرده‌اند، یا لاقلاً سازوکارهای آنرا تجربه کرده‌اند هم ملاک زمان و توالی وجود دارد و هم اختلاف جوامع و مراحل بر اساس شیوه‌ی تولید و توزیع و روبناهای متناسب با آن‌ها ارزیابی شده است و طبیعتاً هر مرحله نسبت به مرحله‌ی قبل نوتر و نسبت به مرحله‌ی بعد کهنه‌تر به حساب می‌آید. به این ترتیب برای معتقدین به این چارچوب فکری بنیادگرایی ملاکی فراتر از مذهبی بودن پیدا می‌کند اگر چه مذهبی بودن هم چنان ملاکی برای بنیادگرا بودن است.

دستگاه تئوری دیگری که می‌توان بنیادگرایی را به آن عرضه کرد، نظام‌های فکری - فلسفی موجود در دنیای معاصر هستند. در

حال حاضر دنیا در جنبه‌ی چهار دستگاه فکری - نظری و معتقدان به آن‌ها است. اولین نظام فکری از آن ماتریال دیالکتیک‌هاست که تا آن‌جا که به بنیادگرایی مربوط است هر اندیشه‌ای را که استثمار و کار مزدوری و به زعم خودشان روبنای مذهب در آن می‌گنجد، بنیادگرا و کهنه می‌دانند. شوروی روزی ادعای نمایندگی این تفکر را داشت و بعدها چین. از دستاوردهای بزرگ این اندیشه برای دنیای معاصر نباید غافل بود، اما در حال حاضر دومین نظام اندیشه ماتریال مکانیک نام دارد که دنیای سرمایه‌داری - صرف نظر از ادعای مذهب - آن را نمایندگی می‌کند، خود را پرچم‌دار تمدن نوین می‌داند و درگیر با شیاطین سرح و سیاه - که سیاه آن همین بنیادگرایان هستند.

سومین نظام فکری بر بنیان یگانگی و توحید سامان‌دهی شده است و نمایندگان تاریخی آن انبیا هستند و نمایندگان معاصر آن گروه‌های روشنفکر و انقلابی مذهبی که دارای اندیشه‌های توحیدی و تمام لوازم و جوانب آن هستند. جوهر اندیشه‌ی‌های آن هم رفع هر گونه تضاد و تخاصم از روابط انسان‌ها است تا به یگانگی و توحید برسند و این‌ها هم نه تنها مخالف هر گونه بنیادگرایی بلکه در اصل قربانی واقعی بنیادگرایی هستند.

چهارمین نظام اندیشه از آن بنیادگرایان است که اگر چه مدعی مذهب هم هستند ولی اندیشه‌های توحیدی را هم آلوده کرده‌اند.

از این چهار دستگاه فکری و نمایندگان آن‌ها دوتای آن‌ها ماتریال دیالکتیک‌ها و موحدین - که کمر به نفی بهره‌کشی و ستم از روابط انسان‌ها بسته‌اند، در عین داشتن اختلاف، بسیار به هم نزدیک‌اند. و دوتای دیگر - ماتریال مکانیک‌ها و ارتجاعیون - که کمر به نابودی آن دوتای دیگر بسته‌اند، به خاطر منافی بودن و طبقاتی بودن اندیشه‌های آن‌ها کاملاً به هم نزدیک‌اند و ضمناً به دلیل کهنه و نو بودن نسبی با هم دیگر سرشاخ هم می‌شوند. نمونه‌اش آمریکا و طالبان.

**بنیادگرایی و یک معیار کلی و کلیدی**  
برای هر آشنا به آیات قرآن سوره‌ی کوچک عصر و به خصوص دو آیه اول آن (والعصر، ان الانسان لقی خسر، سوگند به عصر که همانا انسان در زیان کاری است. که در سال اول بعثت و به عنوان سومین پاره‌ی آیات نازل شده است). جزو آیات و مضمون‌های شگفت‌انگیز و هشداردهنده‌ی قرآن است. این دو آیه مثل تازیانه‌ی بر پیکر ذهن آدمی فرود می‌آید و انداز می‌دهد و هراسان و هشیار می‌کند. راستی،

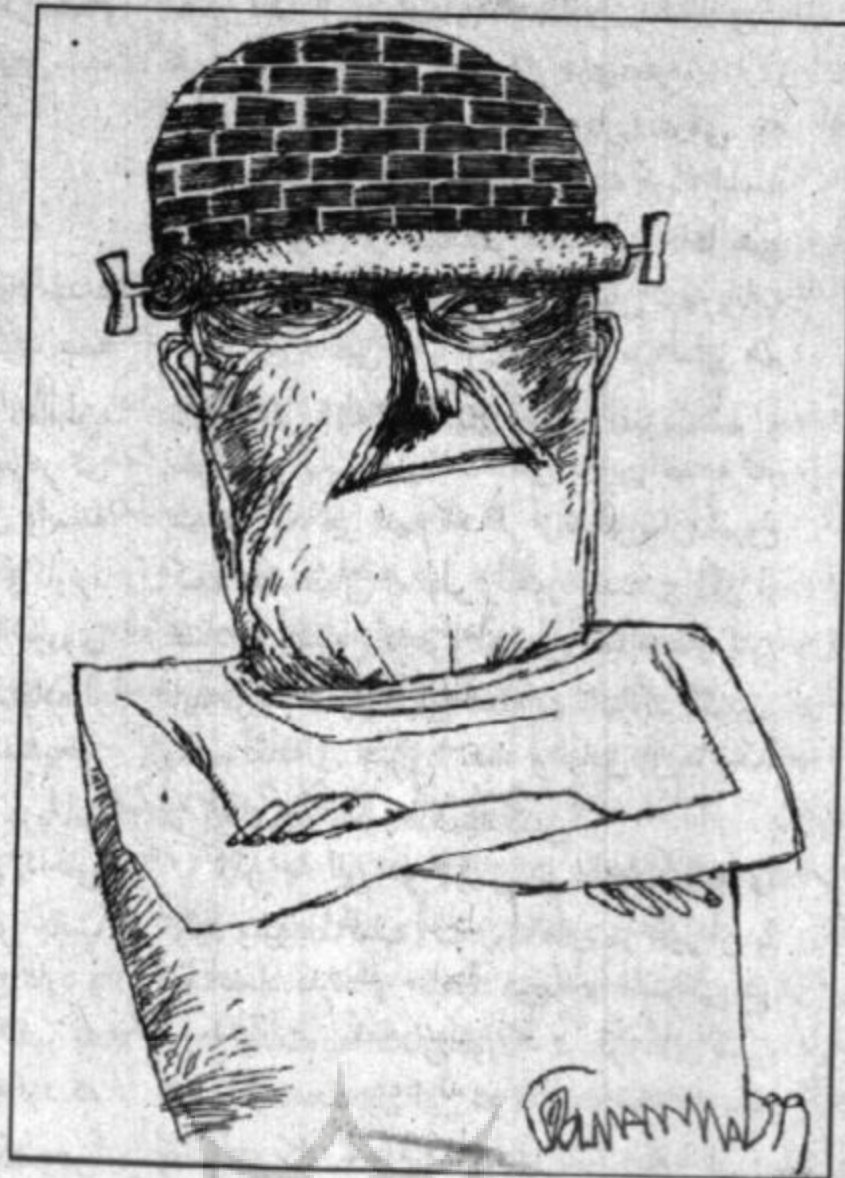
منظور از عصر کدام عصر است؟ که انسان در آن مطلقاً و به معنای عام در زیانکاری است. مفسران در میدان پیدا کردن مصداق برای مفهوم کلی کلمه‌ی عصر مانور زیاد داده‌اند، منظور از عصر دوره‌ای از زندگی انسان است که رابطه‌ی کلیدی و جوهری انسان‌ها در آن مبتنی بر تضاد و تخاصم با هم‌دیگر و استثمار و ستم‌گری باشد. واقعیت هم این است که اگر این دو ویژگی - که ستم‌گری هم قائم به بهره‌کشی است و در واقع بیش‌تر از یک ویژگی نداریم - نباشد، انسان از دام خسران و زیان‌کاری رسته است و به عبارت دیگر از این مرحله که در آن هستیم - مرحله دم دستی، دنیا - به مرحله دیگر آخرت، نقل مکان کرده است.

با این ملاک اصلی و اساسی صرف‌نظر از دوره‌ی اول حیات اجتماعی بشر که باید با کلی مسامحه از آن‌ها به عنوان انسان نام برد (چون اشتراکی بودن زندگی بشر در آن جامعه و عدم وجود تضاد و تخاصم با هم‌دیگر به خاطر ضعف دانش

و توانایی بشر چندان اعتباری ندارد. و انسان در آن جامعه بیش‌تر یک موجود غریزی و خام و طبیعی است نه یک موجود فرهنگی، آگاه و توانمند) بقیه‌ی ادوار حیات اجتماعی بشر صرف‌نظر از جرعه‌های کوچک در گوشه و کنار دنیا سراسر در ظلمت استثمار و بهره‌کشی فرو رفته است. از شکل بسیار خام و عریان در دوره‌ی برده‌داری بگیر تا شکل بسیار پیچیده و پنهان در مرحله‌ی سرمایه‌داری.

پس با این ملاک انسان و جامعه‌ی گرفتار تضاد و استثمار یک انسان کهنه است و انسان تراز نوین را باید در فضای نفی ستم و بهره‌کشی جست‌وجو کرد.

ضمناً در تمامی ادوار گذشته اندیشه‌های نفی استثمار که انعکاس آرزوها و امیدهای طبقات فرودست جامعه بود، از جانب انبیا و توحیدی و اندیشمندان و مصلحان بزرگ آورده شد که گاه با قبول اندکی هم مواجه می‌شد و تحولاتی در مسیر نفی بهره‌کشی ایجاد می‌نمود ولی در نهایت و به سرعت از جانب طبقات استثمارگر مصادره به مطلوب می‌شد. به عنوان نتیجه‌گیری نهایی از این بحث در خواهیم یافت که بنیادگرایان قدیم - وابستگان مرحله‌ی فئودالیسم - و بنیادگرایان جدید - وابستگان مرحله‌ی سرمایه‌داری و امپریالیسم - سر و ته یک کرباسند و تضاد و تخاصم آن‌ها هم در دایره‌ی تنگ منافع می‌گنجد و رهایی بشر از هیچ کدامشان انتظار نمی‌رود.



مراحل و رفتن به مرحله بالاتر و یا عقب‌گردهای گاه به گاه از بعضی وضعیت‌ها به وضعیت فروتر زمان را از اعتبار می‌اندازد، چون در همین برداشت متعارف و معمول ما از زمان آینده، آینده به حساب می‌آید و نمی‌توان به آن رفت و گذشته هم گذشته به حساب می‌آید و نمی‌توان به آن برگشت ضمناً قائل شدن به اصالت زمان صرف نظر از هر مشکلی که ایجاد می‌کند نفی اراده انسانی هم می‌کند و ما را به پارادوکسی دچار می‌کند که خیام گرفتار آن بود.

می‌خوردن من حق از ازل می‌دانست

مگر می‌نخورم علم خدا چهل بود. اما در مورد سنجهی سوم که اختلاف در نظام زندگی است، جای هیچ‌گونه چون و چرا نیست و صرف‌نظر از مراحل خاکستری که در گذر این جامعه به جامعه‌ی دیگر وجود دارد واقعاً مراحل مختلف اجتماعی

مانند سیاه و سفید با هم اختلاف دارند به عنوان مثال دو جامعه‌ی تجربه شده‌ی فنودالی و سرمایه‌داری وقتی در قله‌های خودشان با هم‌دیگر مقایسه شوند، جز انسان و جوهره‌ی تضاد آن‌ها با یک‌دیگر و بهره‌کشی آن‌ها از هم‌دیگر هیچ وجه شباهتی با هم ندارند و نظام عمومی زندگی، یعنی مجموعه‌ی ویژگی‌های متمایزکننده‌ی یک جامعه از جامعه‌ی دیگر در آن‌ها کاملاً متفاوت می‌باشد.

اما غرض از این بحث و نفی اصالت زمان از آن جهت است که کسی یا کسانی نتوانند با این ملاک بسیار ساده و ابتدایی همه گذشته‌ی بشر را نفی کنند. به‌ویژه دستاوردهای بزرگ اندیشه‌ای انسان را. و حقیقت و حقانیتی را به صرف این‌که در زمان‌های گذشته بود، بی‌اعتبار جلوه دهند، چه این‌که اگر چه عملاً انسان تاکنون مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است که از قضا هیچ کدام با جوهر هستی نهاده‌ی او هم سر سازگاری نداشته است ولی منطقاً می‌توانست در هر مرحله و در هر زمانی جوهر روابط خودش را از تضاد و تخاصم و استثمار و بهره‌کشی و ستم‌گری تهی نموده و با ذات خودش به یگانگی برسد. توانایی‌های خودش را بروز دهد و انرژی‌های نهفته‌ی خودش را آزاد کند. از طرفی دیگر گذر از مراحل مختلف و راهی که تاکنون پیموده شده است، اگر چه سرگذشت بشر بوده است، اما سرنوشت او نبوده است و اصلاً قضای الهی برای قدری که آدمی باشد، فقط یک امکان

شرحی بر معیارهای سنجش بنیادگرایی همانطور که اشاره شد برای سنجش یک جریان و یا جامعه و تعیین جایگاه آن نسبت به بنیادگرایی به دو پارامتر زمان و نظام عمومی زندگی در آن استناد می‌شود و البته گاه پارامتر مکان هم به آن اضافه می‌شود. اکنون به طور خلاصه به سنجش این سنججه‌ها می‌پردازیم.

از این سه پارامتر از سنجهی مکان می‌توان به‌طور کلی صرف نظر کرد. معیار زمان را هم فقط تا حدی می‌توان به بازی گرفت. اولاً به این دلیل که در جهت مرحله‌بندی کردن جوامع و تسهیل ارزیابی آن‌ها به کار می‌آید. ثانیاً به این دلیل که در همه‌ی واژه‌های این بحث نوعی نگاه به عقب و گذشته‌گرایی وجود دارد و گذشته هم یکی از زمان‌های سه‌گانه و یا چندگانه‌ی ماست و به این ترتیب زمان خودش را به این بحث تحمیل می‌کند. اما آیا واقعاً زمان معیار سنجشی معتبر است؟ چون اولاً اگر به زمان از نظر علمی و فلسفی نگاه کنیم و این که زمان در واقع بیان‌گر حرکت ماده است و خودش اصالتی ندارد، پس نمی‌تواند به عنوان معیار سنجش و ارزش‌گذاری به کار رود، ثانیاً در هر مقطع زمانی که یک جامعه‌ی را از این جهت مورد ارزیابی قرار دهیم هم زمان وضعیت‌های متفاوتی را که متعلق به مراحل مختلف هستند در بطن و متن آن با هم می‌بینیم ثالثاً در یک زمان مشخص جوامعی از مراحل مختلف را کنار هم‌دیگر می‌بینیم. رابعاً سر پریدن گاه به گاه از بعضی

است و این آدمی است که باید آن را ممکن کند و برای طی این مسیر هیچ راه از پیش تعیین شده و زمان قرار داده شده‌ای وجود ندارد.

### تعامل بنیادگرایی کهنه و نو

بحث تعامل بین این دو ابلیس قدیم و جدید را با یک مثال و محسوس شروع می‌کنیم، همه می‌دانند شخص بن‌لادن و جریان طالبان، محصول حاکمیت سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا و سازمان سیای آن و کشورهای وابسته مثل عربستان و پاکستان و ... هستند و کاربرد عملی آن‌ها هم در مقابله با تهاجم شوروی سابق به افغانستان بود. ضمن این‌که استفاده از بنیادگرایی و بنیادگرایان چه اسلامی چه مسیحی چه یهودی - در مقابله با اندیشه‌ها و جریان‌های سوسیالیستی و انقلابی چه در سطح داخلی کشورها و چه در سطح بین‌المللی، از جانب کشورهای سرمایه‌داری سابقه طولانی دارد و در این‌جا نیز این سیاست در دهه‌های اخیر به نهایت باروری خود رسید و همین تجربه بود که به کل جهان عرب و اسلام و به خصوص افغانستان تعمیم داده شد و باعث سلطه‌ی بلامنزاع آن‌ها گردید.

ولی حالا آن‌ها انگشت در جهان در کرده‌اند از وجه دیگر این تعامل شروع می‌کنیم.

علی‌الاصول این دو جریان نمایندگان دو مرحله از رشد و تکامل اجتماعی بشر هستند، یعنی بنیادگرایان مجموعه‌ی رفتار و پندار و گفتارشان بیان‌گر مرحله‌ی فتودالیسم است. در

### ● بنیادگرایی هیچ یک

#### از نشانه‌های مدرنیته را

#### در هیچ یک از زمینه‌ها ندارد

#### اگرچه ترکش‌های سرمایه‌داری

#### به پیکر همه‌ی این جوامع جهان

#### سومی اصابت کرده است ●

در حالی که امپریالیست‌ها روی همین سه محور بر آن اقله‌ی سرمایه‌داری نشسته‌اند. سرمایه‌داری به‌طور امروز غرب ظاهراً همه‌ی مظاهر مدرنیسم را با خود دارد و حتا در حال صعود به پست مدرنیسم است و در بعضی از جوامع حاشیه‌ای آن‌ها مثل کشورهای شمال اروپا و به معنای عام شمال سرمایه‌داری حتا بعضی از نشانه‌های نفی زور و نفی استثمار هم پیدا شده است. به حدی که برای انحلال ارتش رای‌گیری می‌کنند. نفی ابزار سرکوب سرمایه‌داری و در نهایت نفی دولت. اما بنیادگرایی هیچ یک از نشانه‌های مدرنیته را در

هیچ یک از زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ندارد. اگر چه ترکش‌های سرمایه‌داری به پیکر همه‌ی این جوامع جهان سومی چه مذهبی و چه غیر مذهبی اصابت کرده است، ولی از ویژگی‌های مثبت آن‌ها در این جاها هیچ خبری نیست. به‌ویژه در میان جریان‌های بنیادگرایی خالص که با آن ویژگی‌ها سرستیز هم دارند. پس چه سنخیتی میان امپریالیسم و بنیادگرایی وجود دارد که گاهی تا این حد به کار هم می‌آیند می‌بینیم که اگر از توافق‌شان شروع کنیم تضادشان سؤال‌برانگیز است و اگر از تضادشان شروع کنیم وفات‌شان مسأله ساز. پس باید در آن‌ها هم دنبال نقطه‌ای اشتراک بگردیم و هم نقطه‌ای افتراق، تضاد و توافق آن‌ها واقعاً در کجاست؟ و بر علیه چه کسی؟

اگر چه این دو جریان در ماهیت شیوه‌ی تولید و روابط تولیدی و روبناهای در خور آن با هم تضاد دارند و ظاهراً هیچ‌وجه اشتراکی در آن‌ها نیست، اما همان‌طور که در فرازهای قبلی اشاره شد محصول این دو ماهیت مختلف یک وضعیت مشترک است و آن جامعه‌ای است مبتنی بر روابط استثمار و ظالمانه که حاکمیت در هر دو آن‌ها مبتنی بر طبقات استثمارگر و برخوردار جامعه است که فقط در فکر سودطلبی شخصی و طبقاتی خود هستند، اما هر کدام به شیوه‌ی خودش و با روابط اقتصادی خاص خودش. اختلاف آن‌ها در هر حال در ذاتیات نیست، بلکه در عوارض است و به تعبیری شاید بشود گفت اختلافات آن‌ها کمی است نه کیفی. ذات و جوهر روابط انسان‌ها در این دو جامعه بر پایه‌ی بهره‌کشی و استثمار بنا شده است از این جوهره‌ی مشترک که صرف نظر کنیم اختلاف آن‌ها هم آن قدر هست که با هم دیگر سر شاخ شوند و با وجودی که صحنه‌ی اصلی نبرد به‌طور تاریخی سپری شده است و سرمایه‌داری به حکم تاریخ پیروز این میدان بوده، ولی تضادها و تخصص‌ها و حتا تهاجم‌ها، فعلی، به‌مثابه سر لرزه‌های آن نبرد تاریخی است که عمدتاً با جوامع حاشیه‌ای انجام می‌گیرد که بعضاً امید سر پریدن از مرحله‌ی سرمایه‌داری را دارند و بعضی‌ها هم حاضر به تن دادن به همین مرحله‌ی سرمایه‌داری هم نیستند و اصرار دارند که با ساز و کار فتودالی امورشان را بگذرانند. اما زیگزاگ زدن روابط آن‌ها در صحنه‌ی عمل مربوط می‌شود به برخورد با دشمن مشترک که جریان‌های هستند که با آن‌ها اختلاف کیفی دارند و باز به حکم سنت‌های هستی‌نهاد، باید جایگزین هر دوی آن‌ها شوند، یعنی دنیای بعد از سرمایه‌داری و کارمزدوری و روابط مبتنی بر آن. اما از آن جایی که وزنه‌ی سرمایه‌داری بسیار

سنگین‌تر است، بنیادگرایی نقش آلت دست و ابزار کار را پیدا می‌کند و هر زمان که سرمایه‌داری با انقلابیون و سوسیالیست‌ها چه در جبهه‌ی نظری و چه در جبهه‌ی عملی درگیر باشد، از بنیادگرایی چه نظری و چه عملی استفاده می‌کند. مثلاً در دهه‌ی هفتاد و هشتاد که یک‌باره بنیادگرایی مذهبی به کمک سرمایه‌داری از دل تاریخ تنوره کشیده، چماقی شد بر سر انقلابیون و آزادی خواهان در تمام کشورهای اسلامی و جبهه‌ی شد در مقابل

### ● معاصر

#### سر پریدن گاه‌به‌گاه

#### از بعضی مراحل و رفتن به

#### مرحله‌ی بالاتر و یا عقب‌گردهای

#### گاه‌به‌گاه از بعضی وضعیت‌ها

#### به وضعیت فروتر، زمان را

#### از اعتبار می‌اندازد ●

سوسیالیسم بین‌المللی، تا جایی که حکومت‌های لائیک کشورهای اسلامی هم سنگ دین را به سینه زدند و برعکس در وضعیت فعلی که سرمایه‌داری خودش را در مواجهه‌ی مستقیم و عملی با سوسیالیسم و نمایندگان آن‌ها نمی‌بیند و از آن طرف خود بنیادگرایان خارج از حیطه‌ی کنترل عمل می‌کنند و از هماهنگی به دلیل عدم سنخیت همه جانبه باز می‌مانند، چماقی سرمایه‌داری بر سر خودشان فرود می‌آید، نه تنها با سلاح گرم و مشت آهنین بلکه با سلاح خود بنیادگرایان یعنی دین و مذهب. اعتقاد به خدا در فرهنگ سرمایه‌داری بی‌جهت نمی‌باشد، نه تنها در برخورد با سوسیالیسم بی‌خدا بلکه در برخورد با همین بنیادگرایان غرق در خدا هم از آن استفاده می‌کند. سخنرانی‌های جورج بوش در جریان تهاجم به افغانستان از سخنرانی‌های ملا عمر و بن‌لادن هم بیش تر به خدا، خبر، شهادت و دیگر اصطلاحات مذهبی آکنده است.

### بنیادگرایی و مذهب

چه رابطه‌ای بین بنیادگرایی و دین به‌طور عام و دین اسلام به‌طور خاص وجود دارد؟ با توجه به ملاک‌های که به دست دادیم نه مذهبی بودن ملاک بنیادگرایی است و نه غیرمذهبی بودن و یا ضدمذهبی بودن نشانه‌ی نو بودن و مدرنیسم. اگر چه بنیادگرایان عموماً مذهبی هستند و حوضه‌ی عملکرد آن‌ها هم عمدتاً دنیای اسلام است، اما همان‌طور که قبلاً گفته شد، این‌ها مذهب را به اندیشه‌های استثمارگونه‌ی خود آلوده کرده‌اند و گرنه همه‌ی

ادیان توحیدی نه تنها در زمان خودشان جوهر ضد ستم و ضد بهره‌کشی داشتند و حتا جوامع کوچکی بر این بنیان‌ها بنا کردند و بعدها به معنی عام بنیان‌گزار تمدن‌ها شدند، بلکه در اصل و اساس خودشان و بنیان‌های کلی و نظری‌شان همیشه می‌توانند این نقش را ایفا کنند.

چسباندن وصله‌ی بنیادگرایی به مذهب به‌طور عام و دین اسلام به‌طور خاص از جانب سرمایه‌داری غرب و دنیای تفکرات سوسیالیستی اگر چه با انگیزه‌های متفاوت صورت می‌گیرد، اما از آن جایی که در این زمینه بین این دو (ماتریال مکانیک‌ها و ماتریال دیالکتیک‌ها) وجه مشترکی پیدا می‌شود، اهمیت خاصی پیدا می‌کند. سرمایه‌داری پیش‌تر در فکر آن است که با حربه‌ی بنیادگرایی مذهبی نه تنها خود بنیادگرایان واقعی بلکه همه‌ی جریاناتی را که با تکیه بر اندیشه‌های توحیدی و در فازی بالاتر سر ستیز با سرمایه‌داری را دارند، سرکوب نماید و به اصطلاح همه را با یک چوب براند و دنیای تفکرات سوسیالیستی که با مذهبی خواندن این‌ها و پس‌مانده‌های تاریخ مثلاً کلیت تفکرات مذهبی و توحیدی را مورد تردید و پرسش قرار می‌دهد.

در بحث بی‌اعتباری اصالت زمان هم این مساله مطرح شد که صرف تعلق به گذشته ملاک درستی برای سنجیدن اندیشه‌ها و افکار نیست. اگر چه این ملاک در مورد نظامات زندگی درست است. ولی ایده‌ها و اندیشه‌هایی که متأسفانه امکان به واقعیت در آمدن را نداشتند، نباید صرفاً به دلیل تعلق به گذشته منکوب و مطرود شوند. چون طبقات استثمارگر در طول تاریخ مذهب را به افیون توده‌ها تبدیل کردند، پس خود مذهب هم واقعاً افیون توده‌هاست؟ در این زمینه حداقل کمونیست‌ها باید از سابقه‌ی کوتاه تفکر مارکسیستی عبرت بگیرند، وقتی مثلاً استالین و حاکمیت شوروی می‌توانست یک حاکمیت توتالیتر و سرکوبگر را به نام مارکسیسم اداره کند و به خورد دنیا بدهد که از قضا سرنوشتی چنین دردناک هم داشت، پس مارکسیسم را که در ذات خودش کمر به نفی دولت بسته است، متهم کنیم به توتالیتر بودن. سخن آخر این‌که نباید اندیشه و ایده‌های را لزوماً به معتقدان آن بسنجیم و جا دارد که کلام امام علی (ع) را در این جا بیاوریم که گفت: مرد را به حق بسنج نه حق را به مرد. اول حق را بشناس تا معتقدان به آن را بتوانی بشناسی. پس اصرار بعضی از مارکسیست‌ها به مسلمان خواندن این جریانات عقب‌مانده را باید از منظر دیگری به تحلیل نشست.

## بنیادگرایی و خشونت

چیزی که بنیادگرایی را از یک جریان خاموش و یک دشمن معمولی به یک جریان فعال و یک دشمن خطرناک تبدیل کرده است، چیزی است که به حق یا به ناحق خشونت و تروریسم نام گرفته است. به حق بودن این اتهام به این دلیل است که هر گونه خشونت از جانب این جریانات مذموم و محکوم است چون این جریانات اولاً همان‌طور که تاکنون ثابت شده است ذاتاً جریانات مترقی و انقلابی نیستند، بلکه پیش‌تر عقب‌مانده و منافی هستند و در خشونت آن‌ها هرگز تقدسی نهفته نیست، اگر چه با ریاکاری و خیل‌گری به مقدسات هم متوسل می‌شوند. ثانیاً این جریانات به سادگی از جانب سرمایه‌داری سازمان‌دهی و به کار گرفته می‌شود و هشیاری و صداقت لازم را برای نوکر نشدن ندارند و سرمایه‌داری هم بیش‌ترین استفاده را از این جریانات برای مقابله با سوسیالیسم بین‌المللی و گروه‌های مترقی و انقلابی همین کشورهای اسلامی کرده است. و ثالثاً تأثیر این جریانات در جوامع خودشان تخریب، انهدام و نابودی است و به‌طور کلی باید گفت که اصلاً در موجودیت آن‌ها در این روزگار هیچ‌گونه حقانیت تاریخی نهفته نیست، چه برسد به این‌که در خشونت آن‌ها حقانیتی باشد. اما به نا حق بودن این اتهام به این دلیل است که این اتهام که در نهایت بهانه‌ی سرکوب آن‌ها هم شده است، از جانب کسانی دستاویز واقع شده است که خودشان در جهان حکومت نظامی اعلام کرده‌اند

## اعتقاد به خدا

### در فرهنگ سرمایه‌داری

بی‌جهت نمی‌باشد، نه تنها در

برخورد با سوسیالیسم بی‌خدا،

بلکه در برخورد با همین

بنیادگرایان غرق در خدا هم از

آن استفاده می‌کند

و هر مخالف جدی و واقعی را هم اگر بتوانند به قهر و خشونت سرکوب می‌کنند، چه برسد به این‌ها که عمدتاً دست پرورده هم هستند. پس به این دلیل که خود این‌ها قربانی ترور و خشونت می‌شوند، دارای حقانیت نسبی می‌شوند.

اما چرا این جریانات متوسل به خشونت و ترور می‌شوند؟ و چرا اصلاً خشونت و ترور از لوازم ذاتی آن‌ها به حساب می‌آید؟ برای پاسخ باید گفت که این جریانات در واقع گرفتار تنازع

بقا هستند. عمر تاریخی آن‌ها به سر رسیده است و آینده‌ای برای خودشان نمی‌بینند و اگر سیاست‌های استعماری غرب و ترس خود آن‌ها به فرهنگ و مقدسات جوامع خودشان و توهم توده‌های این جوامع نبود، تاکنون چیزی از آن‌ها نمی‌ماند. پس خود جنگ بقا لازم‌اش استفاده از چنگ و دندان است، خصوصاً که در داخل جوامع خودشان هم باید با جریانات مترقی رقابت کنند و در ارتباط با هجوم فرهنگ و نظام زندگی سرمایه‌داری هم باید از خودشان دفاع کنند. حسن‌نهایی این اتفاقات در این است که شاید برای صحت و سلامتی پیکره‌ی این جوامع سرباز کردن این دمل‌های چرکین و تخلیه شدن آن‌ها هم کاملاً لازم بوده است.

## بنیادگرایی و بدعت «نونمایی»

روال عادی و قاعده‌ی معمول این است که

انسان و جامعه او از مراحل پست‌تر به مراحل والاتر بروند و به تعبیری تکامل پیدا کنند. اما با کمال تأسف هر از گاهی بازگشت‌های وحشتناکی در زندگی اجتماعی بشر روی می‌دهد. به این حوادث چه نامی باید داد؟ تعبیر متعارفی که به کار می‌رود عقب‌گرد است، ولی واژه‌ی مناسب‌تر شاید کلمه‌ی بدعت باشد که باید آن‌را به «نونمایی» ترجمه کرد. چه به قول عرب‌ها در چنین وضعیتی، بدعتی آشکار می‌شود و سنتی پنهان می‌ماند که سنت در این جا، همان شیوه‌های مطلوب و پسندیده است. عوامل این بازگشت‌ها و بدعت‌ها می‌تواند فشارهای خارجی باشد (در تعامل دو یا چند جامعه) و یا بر اثر پتانسیل‌های منفی در درون خود یک جامعه.

بازگشت سوسیالیسم نوع شوروی به سرمایه‌داری نوع روسیه مصداق خوبی برای این بحث است. اگر چه جامعه‌ی شوروی یک جامعه‌ی تمام عیار سوسیالیستی نبود، با این همه امتیازات بسیاری داشت. اما در این بازگشت تمام امتیازات آن جامعه یک‌باره به معایب جامعه‌ی سرمایه‌داری رجعت کردند و حالا اگر آن پوست پلنگ (سلاح اتمی) از تن‌شان به در آید، بیش‌تر به یک کفتار شبیه خواهند بود و یا در کشور ما که سعی می‌شد نظام زندگی در آن را با نظام زندگی سرمایه‌داری البته از نوع کمپرادرور آن هماهنگ کنند، بعد از تحولات سیاسی دهه‌ی ۵۰ اصل بر آن شد که بر پایه‌ی نظام زندگی فئودالی سازمان‌دهی مجدد شود، در حالی که خود انقلاب سودای دیگری غیر از این هر دو مورد در سر داشت.

این عقب‌گردها در عین این‌که سرنوشت نهایی پیروزی نو بر کهنه را نفی نمی‌کند، اما دشواری‌های راه را زیاد و زمان رسیدن به مقصد

# AUTO CAD 2002

## مهندسیین، طراحان، صنعتگران و هنرمندان

تدریس خصوصی اتوکد از مدماتی تا فوق پیشرفته  
بصورت دویعدی و سه بعدی

با زوش منحصر به فرد و آزمونهای چند مرحله ای

توسط: محسن اقبال

داری مدرک تخصصی AUTO CAD از دانشکده CAVENDISH لندن

پس از تکمیل دوره پیشرفته، باجرات می توانید مدعی ۲ سال سابقه کار شوید!

مجهزین: ...

## طراحی گرافیک

پوستر، آرم و نشان بازرگانی، آگهی روزنامه و مبله، جلد مبله، کارت ویزیت، سربرگ، پاکت، کارتهای پستال و تبریک، کارت ضمانتنامه، جلدکاست و Cd، تابلو، ...

PHOTO SHOP تدریس تخصصی

همراه: ۰۹۱۱۲۷۵۱۲۷ / تلفکس: ۲۵۰۹۴۲

E-MAIL: EQBAL\_M20@YAHOO.COM

## دوره های صحافی شده ی

# انستیتوت جامع

۵۵۰۰۰ ریال  
۶۵۰۰۰ ریال

دوره ی اول از شماره ی ۱-۱۰  
دوره ی دوم از شماره ی ۱۱-۲۰

برای دریافت سفارشی دوره های صحافی شده می توانید مبلغ هر دوره را به شماره حساب ۳۱۸۵ نزد بانک ملی خیابان الوند به نام محمدرضا عاشوری واریز و اصل فیش را به آدرس ماهنامه تهران صندوق پستی ۵۵۶۵-۱۴۱۵۵ ارسال دارید.

را طولانی می کند. به هر حال روزی خواهد رسید که بشر بر پایه ی ذاتیات و نهاده های هستی وجودی خود زندگی کند و با هستی پیرامونش به وحدت و یگانگی برسد و تضاد با هم نوع از زندگی او بیرون برود و چتر توانایی های او بر سر هستی گشوده شود و وعده ی جانشینی خدا تحقق یابد.

### بنیادگرایی و چشم انداز آینده

با وجود این که بنیادگرایان هراسان و اندکی به سر عقل آمده تا حد ادعای دیالوگ هم جلو آمده اند تا شاید خودشان را به دنیای معاصر غالب کنند، اما سرنوشت تاریخی و نهایی بنیادگرایی چه به معنای عام که در غالب تکامل اجتماعی بشر قابل طرح است و چه به معنای خاص که امروز روی بنیادگرایی مذهبی متمرکز شده است، چیزی جز انهدام و نابودی نیست، چه به دست سرمایه داری که به صورت کج دار و مریز در حال انجام این رسالت تاریخی خود می باشد (نمونه اش در قضیه ی طالبان) و چه به دست مردم سرزمین های خودشان و در قالب تحولات اجتماعی که می تواند مسالمت آمیز هم باشد. از این روند هیچ گریزی نیست چون این جریانات چه در جوامعی که به صورت پنهان و غیرمسلط عمل می کنند و چه در جوامعی که عمدتاً با صلاح دید سرمایه داری به سلطه بلامنازع تبدیل شده اند، جز نقش منفی و ویرانگر نقش دیگری ایفا نکرده اند.

ضمناً این جریانات خاص و در حال اضمحلال و نابودی حداقل از جهت فکری و نظری مختص جوامع مذهبی جهان سوم نیستند، بلکه در متن و بطن خود سرمایه داری هم ریشه دارند، که طرح ماجرای جنگ صلیبی و اصلاً تئوری جنگ تمدن ها بیانگر این واقعیت است. البته حقانیتی هم در این تئوری نهفته است که متأسفانه جنگ زرگری امپریالیسم - بنیادگرایی فرصت بروز به آن نمی دهد. به این دلیل حقانیتی در این تئوری هست که شاید چالش نهایی بین سرمایه داری و سوسیالیسم توحیدی در بگیرد. البته بعد از آن که اندیشه ی سوسیالیسم توحیدی در خود نظام سرمایه داری درونی شود شاید بشر به فهم کامل تری از هستی نیاز دارد که ماتریال دیالکتیک ها از پس از آن بر نمی آیند. ♦

برای تهیه ی بخش جستار این شماره، از کتاب «بنیادگرایی صهیونیستی یهود» نوشته ی گیدئون آران ترجمه ی احمد تدین انتشارات هرمس، مقاله ی جوزف آر. کیفر ترجمه ی رضا مرادی اسپیلی و مقاله ی عبدلاهی احمدالنعیم استفاده شده است. ♦